

بررسی وضع زبان و ادب فارسی در سه قرن نخست هجری (طاهریان، صفاریان، سامانیان)

سیداحمد موسوی^۱
فرزانه قلی پور^۲

چکیده:

یکی از نمادهای فرهنگ هر سرزمین زبان و ادب آن سرزمین است. تا قبل از ورود اسلام به ایران زبان اداری و زبان نوشتاری، فارسی میانه بود و در گفت‌وگوی روزانه زبان دری به کار می‌رفته است. با ورود اسلام زبان و ادب فارسی دچار تغییراتی شد. این تغییرات بیشتر به علت سادگی بعضی لغات عربی و همچنین به خاطر مسلمان شدن ایرانیان و ساکن شدن اعراب در ایران بود. این تغییرات تنها در محدوده زبان نبود بلکه با ورود زبان عربی به ایران خط عربی نیز با آن همراه بود که در خط آن زمان یعنی خط پهلوی تأثیر گذاشت و آن هم بیشتر به این علت بود که خط عربی در همه اشکال از خط پهلوی آسان‌تر بود. با تشکیل حکومت‌های محلی ایران (طاهریان، صفاریان، سامانیان) در قرن سوم هجری کم‌کم استقلال سیاسی ایران از خلافت محیا شد و این حکومت‌ها هر کدام به نوبه در احیا فرهنگ ایرانی تلاش کردند که زبان و ادب فارسی نیز در این موارد قرار داشت که با تشکیل این حکومت‌ها و بها دادن به زبان فارسی بود که دوباره این زبان جان تازه گرفت. در این مقاله سعی شده که در ابتدا به تغییراتی که در دو قرن اول هجری در زبان و خط فارسی روی داده مورد بررسی قرار گیرد و در ادامه به بررسی نقش حکومت‌های محلی ایران در احیا و حفظ زبان و ادب فارسی پرداخته شد.

واژگان کلیدی: دوره اسلامی، زبان و ادب فارسی، طاهریان، صفاریان، سامانیان

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور ahmadmoosavi93@yahoo.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی

بعد از ورود اسلام به ایران در تمام شئون آداب و رسوم ایرانیان تغییراتی روی داد که از جمله این تغییرات در زمینه زبان و ادب فارسی بود. این تغییر به خصوص بعد از گرایش ایرانیان به اسلام شدیدتر شد و البته بعضی از این تغییرات برای ادامه و پربارتر شدن این زبان نیاز بود.

با توجه به اینکه گرایش به دین اسلام لزوم یادگیری نسبی زبان عربی را در پی داشت، این یادگیری خود در زبان فارسی نیز بی‌تأثیر نبود. البته این تغییر تنها در حوزه زبانی نبوده است بلکه در خط نیز تغییراتی روی داده است.

ایرانیان که حدود دو قرن از داشتن حکومت مستقل محروم بودند و به عنوان بخشی از سرزمین‌های اسلامی در آمده بودند بالاخره بعد از تلاش‌ها و جنبش‌های مختلفی که در زمینه احیای فرهنگ روی داد با روی کار آمدن طاهریان توانستند که در زمینه سیاسی نیز تا حدی استقلال خود را باز یابند. در این بین عوامل زیادی به حفظ و بقای زبان و ادب فارسی در قرون اولیه اسلامی کمک کرد که جدای از حس ملیت در بین ایرانیان و قشری‌های مخلف جامعه از جمله موبدان و طبقه دهقانان، حکومت‌های محلی نیز نقش مهمی در احیا و حفظ زبان و ادب فارسی داشتند.

وضع زبان فارسی در دو قرن اول هجری:

با گردآوری اطلاعاتی پراکنده از جغرافی‌نویسان و مورخان در مورد زبان فارسی در دو قرن اول هجری می‌توان به این نتیجه رسید: ابن‌ندیم از قول ابن‌مقفع وضع زبان ایرانی را در دوره ساسانی چنین بیان می‌کند: « زبان‌های فارسی عبارت از پهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی است. » (ابن‌ندیم، ۱۳۶۶: ۲۲۱).

در زمان فرمانروایی ساسانیان، زبان اداری و زبان نوشتاری فارسی میانه بود (ریپکا و دیگران، ۱۳۷۰: ۱۰۳) در گفت‌وگوی روزانه زبان دری به کار می‌رفت که نام آن برگرفته از کلمه «در» می‌باشد که به معنی دربار یا پایتخت است. از این روی این زبان را دری می‌نامیدند که نامه‌های شاهان بدان نوشته می‌شود و از ریشه «در» ساخته شده زیرا که زبانی است که درباریان بدان گفت‌وگو می‌کردند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۹۱). در کنار زبان

دری لهجه‌های محلی نیز وجود داشت که متعدد بودند.

زبان فارسی دری در دوران آخر فرمانروایی ساسانیان زبان طبقه حاکمه شد. این زبان در زمان خلافت مأمون در مرکز خلافت، تیسفون، زبان درباریان به شمار می‌رفت و به احتمال حتی دبیرخانه خلافت با همین زبان مکاتبه می‌کرد. زبان دری با استواری در شمال خاوری ایران نیز جای گرفت و بلخ که مرکز بازرگانی بود، کانون گسترش آن شد. عواملی از قبیل سقوط و نابودی زبان پارتی در خراسان، پیوستگی خراسان به ایران پس از سقوط امپراتوری هفتالیته‌ها در زمان خسرو اول انوشیروان در سده ششم میلادی و سرانجام کوچیدن مانویان به استان‌های خاوری به منظور مصون ماندن از پیگرد، انگیزه‌های گسترش زبان دری در شمال خاوری ایران بودند. مهم‌تر از همه اینکه در زمان استیلای عرب‌ها، زرتشتیان نیز به این منطقه مهاجرت کردند (ریپکا و دیگران، ۱۳۷۰: ۱۵۵ - ۱۵۴).

تأثیرات زبان عربی در زبان فارسی:

با غلبه عرب در ایران و رواج زبان عربی انداک‌اندک آثاری از آن در لهجه‌های محلی ایران بر جای می‌ماند. نفوذ لغات عربی در لهجه‌های ایرانی از دو جهت صورت گرفته است: نخست در مواردی که یک کلمه عربی ساده‌تر از یک کلمه کهنه ایرانی به نظر می‌آید با کلمات ساده‌ای بود که استهلال آن مایه گشایش در زبان فارسی می‌شد. دوم در مواردی که در قبال یک کلمه عربی در لهجه‌های ایرانی در طی سه قرن اول هجری بسیار کم بود و هر چه به غلبه عرب نزدیک می‌شویم طبعاً آن را کمتر می‌یابیم و هر چه از آن به قرون متأخر توجه کنیم اثر زبان عربی را در عموم لهجه‌های ایرانی و علی‌الخصوص در زبان ادبی فارسی بیشتر می‌بینیم (صفا، ج ۱، ۱۳۷۱: ۱۲۰).

از عوامل عمده رواج زبان عربی میان ایرانیان و تأثیر آن در لهجه‌های ایرانیان لشکرکشی‌های تازیان در ایران و توقف سربازان عرب در نواحی ایران به‌ویژه در نواحی مرکزی و شرقی سکونت اختیار کرده و با ایرانیان آمیزش یافتند. (صفا، ج ۱، ۱۳۷۱: ۱۵۴). یکی دیگر از علل تأثیر زبان عربی آن است که این زبان با تسلط اسلام جای لهجه پهلوی را گرفت و در واقع از سده دوم هجری زبان فرهنگی اصلی ایران عربی بود

و اشرافیت اسلامی یافته ایرانی زبان عربی را به عنوان زبان فرهنگی پذیرفتند. و بسیاری از اعیان و محتشمان ایرانی و نیز دانشمندان زبان تازی را می‌فهمیدند و به آن تکلم می‌کردند. زبان عربی صرفاً زبان اداری نبود که آموختن آن برای صاحبان مقامات اداری ضروری باشد بلکه رسانه علم و ادب نیز بود. بدین ترتیب گسترش زبان عربی در ایران تنها به واسطه آن نبود که زبان قرآن و تفاسیر آن و آیین جدید توده مردم بوده است بلکه بدان خاطر بود که زبان مخزن بیشتر گنجینه‌های سنت ایرانی نیز شده بود (صفا، ج ۱، ۱۳۷۱: ۱۵۵).

تغییراتی که در خط ایجاد شد: از وقتی که زبان عربی با سپاهیان عرب به ایران نفوذ کرد خط عربی نیز با آن همراه بود و باید گفت که مسئله خط در این دوران تحول (وورد اعراب به ایران) بیشتر مربوط به مسئله مذهب است (براون، ج ۱، ۱۳۵۶: ۱۸ - ۱۶).

براون آورده که: «همین که یکی از ایرانیان زرتشتی به مذهب اسلام می‌پیوست معمولاً کتاب پهلوی را به طور قطع رها می‌کرد؛ زیرا این خط نه تنها پرزحمت و ثقیل و در اعلی درجه ابهام است، بلکه مخلوط و ممزوج با کفر و زندقه بود. به علاوه تا موقعی که خط پهلوی وسیله مکاتبه بود، نوشتن و حتی خواندن در میان ایرانیان با استثناء موبدان و دستوران و دبیران از نوادر کمالات محسوب می‌شد و در جای دیگر اظهار می‌دارد خط پهلوی هیچ‌گونه ارزش ذاتی ندارد، جز اینکه در فقه اللغه معمایی است منحصر به فرد همین که خط مزبور از حمایت مذهب و رسوم قدیم و روحانیان محافظه‌کار محروم گشت دیگر نتوانست در برابر خط عربی که بسیار خواناتر و متناسب‌تر بود خود را حفظ کند، خاصه اینکه بر مسلمین بامعرفت، واجب و ضروری می‌بود تا حدی خط عربی را یاد بگیرند.» (براون، ج ۱، ۱۳۵۶: ۲۰ - ۱۹).

بدین ترتیب باید گفت خط عربی با همه اشکالات خود از خط پهلوی آسان‌تر است؛ زیرا یکی از مشخصات خط پهلوی آن است که در آن عده زیادی از لغات را به سامی می‌نوشتند ولی در موقع قرائت آنها را به فارسی می‌خواندند. خط عربی به‌زودی به‌وسیله ایرانیان مسلمان یا کسانی که با زبان عربی به نحوی از انحاء آن آشنایی می‌یافتند قبول شد. به‌خصوص که این خط از جهات مختلف مورد حاجت عامه بود. البته این خط در

ایران و به خطاطان ایرانی تکامل یافت و به تدریج مستعد تحریر فارسی دری یعنی لهجه رسمی و کتابی دبیران دوره اسلامی می‌شود (صفا، ۱، ۱۳۷۱: ۱۵۶ - ۱۵۵).

وضع زبان فارسی در قرن سوم هجری

دوره طاهریان:

ارزیابی نگرش طاهریان نسبت به فرهنگ ایرانی و به خصوص وضع زبان فارسی در این دوره بسیار دشوار است. زیرا بسیاری از منابع، طاهریان را بی‌اعتقاد به زبان فارسی دانسته‌اند. مثلاً عوفی معتقد است: «آل طاهر که با کرمی ظاهر و جودی وافر بودند، اگرچه فیض و انعام ایشان عام بود، اما ایشان را در پارسی و لغت دری اعتقادی نبود.» (عوفی، ج ۲، ۱۳۳۵: ۲۴۱) دولت‌شاه سمرقندی نیز حکایتی مبنی بر عدم توجه طاهریان به زبان فارسی نقل می‌کند: «امیر عبدالله بن طاهر که به روزگار خلفای عباسی امیر خراسان بود، روزی در نیشابور نشسته بود، شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او بنهاد، پرسید که این چه کتاب است گفت: این قصه وامق و عذرا است و خوب حکایتی است که حکما به نام شاه انوشیروان جمع کرده‌اند. امیر عبدالله فرمود: که ما مردم قرآن خوانیم و به غیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی‌خواهیم ما را از این نوع کتاب در کار نیست و این کتاب تألیف مغان است و پیش ما مردود است و فرمود تا آن کتاب را آب انداختند و حکم کرد هر جا که از تصانیف و مقال عجم و مغال کتابی باشد جمله را بسوزانید.» (سمرقندی، ۱۳۳۷: ۳۵).

فرای نیز معتقد است در مورد اینکه دوره طاهریان زبان فارسی در برابر زبان عربی رونق یبافت باید تجدید نظر شود. مدرکی که دلالت کند آنها فارسی را بر عربی ترجیح می‌دادند نمی‌یابیم (فرای، ۱۳۶۵: ۵۸ - ۵۷). براون هم ابراز تردید می‌کند که طاهریان مانند جانشینان خود صفاریان و سامانیان واقعاً سعی کرده باشد زبان و ادبیات فارسی را زنده کرده باشد (براون، ج ۱، ۱۳۶۵: ۵۱۰).

با توجه به مطالب فوق باید مدعی شد که طاهریان نه تنها علاقه‌ای به زبان فارسی و ترویج آن نداشتند بلکه حتی با آن ضدیت داشته‌اند. ولی اگر به اعمال و سابقه حکومت و تربیت و سخنان شخصی مانند عبدالله بن طاهر نظری بیفکنیم شاید تا حدی نظرم‌ان

در درجهٔ اول وقتی به مقایسه عملکرد حکومت طاهریان با سلسله‌های بعد از آن در مورد نگرش به فرهنگ ایرانی می‌پردازیم باید نکاتی را مد نظر داشته باشیم، اول اینکه حکومت طاهریان و سران آن تربیت‌یافتهٔ دربار خلفا هستند، به‌خصوص عبدالله بن طاهر یعنی با فرهنگ عربی بیشتر آشنا بود تا فرهنگ ایرانی. دیگر اینکه با توجه به نکته که طاهریان اولین حکومت نیمه‌مستقل در ایران هستند نمی‌توان انتظاری که از سامانیان را داریم در عرصه توجه به فرهنگ ایران داشته باشیم. دیگر اینکه در مورد قصهٔ وامق و عذرا تقریباً تردیدی نیست که این حکایت با واقعیت انطباق ندارد و بعید است که ادب فارسی که در ایام نخستین امرای صفاری ظاهر می‌شود سوابق در دورهٔ طاهریان نداشته باشند حتی گفته شده که مأمون نخستین بار که به مرو آمد وی را در قصیده‌ای فارسی خوش آمد گفتند (فرای، ۱۳۸۰: ۹۳)

این امکان هم هست که علاقه فوق العاده به شعر عربی، عبدالله را از توجه به شعر فارسی که در آن زمان هنوز اثر قابل ملاحظه‌ای از حیات آن به ظهور نیامده بود (سمرقندی، ۱۳۳۷: ۳۵). منصرف کرده باشد زیرا او به شعر و ادب عربی علاقه‌ی فوق العاده داشت تا حدی که مأمون این ویژگی را در او عیب می‌دانست (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۰۰).

به نظر می‌رسد علاقهٔ آنها به زبان عربی تضادی با زبان فارسی نداشته باشد زیرا از یک سو زبان عربی در آن زمان زبان بین‌المللی بود (در جهان اسلام) و از سوی دیگر برای برقراری ارتباط با بغداد نیاز به یادگیری این زبان بود آن هم در زمانی که نویسندگان برای استفاده جهان اسلام آثار خود را به زبان عربی می‌نوشتند و این هیچ‌گونه تضادی با زبان فارسی ندارد.

وجود شعرای پارسی زبان در دوره‌ی طاهریان نیز شاید دلیلی دیگر بر عدم ضدیت آنها با زبان پارسی باشد. احتمالاً تا حدودی حمایت آنها از زبان پارسی باشد که حنظله با دغیسی و محمد وارق هروی از آن جمله هستند.

دوره صفاریان:

قرن سوم هجری را باید آغاز شکوفایی زبان و ادب فارسی دانست و علت آن تشکیل سلسله‌های ایرانی در نقاط مختلف ایران است. یکی از این سلسله‌ها صفاریان است که نقش آنها در ایجاد مقدمات انفصال قطعی ایران از قلمرو خلافت، نام آنها را به عنوان پیشاهنگان استقلال واقعی ایران اسلامی بلند آوازه ساخت.

تردید وجود ندارد که صفاریان در نوزایی فرهنگ و ادب فارسی نوین در نیمه دوم سده سوم هجری سخت مؤثر بوده‌اند. در این نهضت خاستگاه پست صفاریان به اندازه‌ی دبار فتودال و اشرافی سامانیان نقش داشته است. (باسورث، ۱۳۶۳: ۱۱۳).

یعقوب که احساسات وطن‌پرستی و استقلال‌طلبی بر او غلبه داشت به قصد ایجاد یک دولت مستقل ایرانی و برانداختن یا ضعیف کردن حکومت بغداد شروع به فعالیت کرد، بر آن بود که رد سایه درفش کاویان بر همه امم سیادت جدید و بر سریر ملوک عجم بر آید و رسوم کهن را تجدید کند به همین سبب یا از آن روی که با زبان عربی آشنایی نداشت (رضازاده شفق، بی تا: ۳۷) به شعر و ادب عربی توجهی نکردند و شاعران عربی زبان را نمی‌نواخت بلکه علاقه‌مند بود زبانی را که خود می‌فهمد و بدان سخن می‌گوید زبان ادبی قرار دهد و شعر شعرا را بدان زبان بشنود و همین علاقه اوست که باعث شد لهجه دری به عنوان زبان رسمی در دربار او تلقی شود و معمول شود (صفا، ج ۱، ۱۳۷۱: ۱۶۵).

علاوه بر دلایلی که برای توجه صفاریان به زبان فارسی ذکر شد باید عوامل دیگری را نیز اضافه کنیم اول اینکه محیطی که یعقوب در آن پرورش یافت و دیگر سابقه تاریخی این محل است، یعقوب در سرزمین سیستان یعنی مرکز داستان‌های ایرانی به دنیا آمده بود و رشد کرده بود و دیگر اینکه سرزمین سیستان نقطه‌ای دور از خلافت بغداد بود و تأثیر اعراب کمتر بود. این مسائل خود بر علاقه‌مندی صفاریان و وطن‌دوستی آنها تأثیر داشته است.

در تاریخ سیستان می‌خوانیم که یعقوب هنگام گذر از ویرانه‌های خانه صالح‌بن نصر، وقتی با تأسف دبیرش از نوشته روی دیوار روبه‌رو می‌شود، علت را جویا می‌شود و دبیر نوشته

را می‌خواند و ترجمه می‌کند. (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۲۰)

در جای دیگر آمده است که چون شعر عربی ممدوحان بر او عرضه شد «او عالم نبود، در نیافت» (همان، ۲۰۹). به هر حال پس از دستیابی یعقوب بر هرات، چون شعرا او را به زبان عربی مدح می‌گویند، یعقوب به محمدبن‌وصیف، دبیر رسایل، می‌گوید: «چیزی که اندر نیابم چرا باید گفت؟» (همان‌جا) این سخن یعقوب که به عمد یا از روی واقعیت بیان شد، عامل طرح و جایگزینی مجدد زبان پارسی به منزله زبان درباری گردید و شعرای مدیحه سرا را وادار ساخت که به زبان پارسی شعر گویند و این سرآغاز نضج مجدد زبان پارسی شد.

عوفی در مورد حنظله باد غیسی می‌نویسد: «اما در عهد میمون ایشان (طاهریان) شاعری شکر سخن خاست، حنظله نام، از بادغیس، لطف لفظ او حاکی آب کوثر و زلال و شعر او را طراوت شمول و لطایف شمال و از لطایف اشعار او، که انشاد را شاید و مسامع و مجامع را زیبد.»

(عوفی، ۱۳۳۵: ۲۴۱). سال تولد و وفات او بطور دقیق مشخص نیست او در نیمه اول قرن سوم می‌زیسته است. تولد او را به سال ۲۱۹ ه. ق دانسته‌اند (صفا، ج ۱، ۱۳۷۱:

۱۸۰) کم و بیش در کنف حمایت آل‌طاهر می‌زیسته است (براون، ۱۳۵۶: ۵۱۰)

شاعر دیگر محمد وراق هروی است که معاصر حنظله بوده سال تولد و وفات او مشخص نیست ولی او معاصر ملوک طاهریه و صفاریه بوده است (نفیسی، ج ۲، ۱۳۶۳: ۷۱۲).

محمدبن‌وصیف، اولین شاعری بود که یعقوب را به پارسی ستایش کرد و در اول شعر اندر عجم او گفت» (همان‌جا). محمدبن‌وصیف، یعقوب را بر فتوحات عدیده و غلبه بر زنبیل و عمار خارجی و تسخیر سیستان، کرمان، فارس و هرات می‌ستاید و می‌گوید:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام

بنده و چاکر و مولای و سگ بند و غلام

ازلی خطی در لوح که ملکی بدهید

بی ابی یوسف یعقوب بی‌الیث هم‌همان (۲۱۰)

این گفتار تاریخ سیستان اهمیت و نقش صفاریان را در ترویج زبان و ادب پارسی نشان می‌دهد. در حقیقت یعقوب با این عمل خود پا به شعر سرودن به زبان فارسی را گذاشت

و شاهد همین امر باعث شد که پس از او شعر فارسی سیر تکاملی خود را چنان سریع طی کند که در اندک مدتی به صورت اشعار رودکی و فردوسی درآمد.

در دربار صفاریان غیر از محمد وصیف شعرای دیگر مانند فیروز مشرقی و ابوسلیک گرگانی زیسته‌اند که این خود دلیل دیگری است مبنی بر تشویق زبان فارسی توسط صفاریان (عوفی، ج ۲، ۱۳۳۵: ۲۴۲ - ۲۴۱).

پس باید گفت که زبان فارسی ابتدا به وسیله خاندان‌های ایرانی مانند صفاریان رواج پیدا کرد و با همت و خواست و پشتکار و تبلیغ آنان قدرت یافت. آنها اساس و شالوده‌ی ادبیات این زبان را چنان محکم ریختند که نه تنها زبان فارسی جای زبان عربی را گرفت و با آن برابری کرد بلکه برای ابد زبان فارسی زبان رسمی نواحی شرقی ایران و حتی تمام ایران شد. در واقع یعقوب نه تنها نفوذ سیاسی خلفا را پایان داد و استقلال ایران را تأمین کرد، بلکه زبان ملی ایرانیان را تقویت کرد.

دوره سامانیان:

دوره سامانیان را می‌توان عهد احیاء فرهنگی ایران دانست، زیرا توجه ویژه‌ای به مسائل فرهنگی داشتند و به شدت تحت تأثیر فرهنگ ایرانی بودند و آن را به اوج رساندند.

با توجه به اینکه در عهد طاهریان و صفاریان سرودن شعر به زبان فارسی کم و بیش مورد نظر شعرای آن دوره بود؛ اما رونق شعر فارسی مربوط به دوره سامانیان می‌باشد و هیچ تردیدی وجود ندارد" و به درستی که چون نوبت دولت آل ساسان درآمد رایت سخن بالا گرفت و شعرای بزرگ پیدا آمدند و بساط فضائل را بسیط کردند و عالم نظم را نظامی دادند و شاعری را شعار ساختند (عوفی، ۱۳۲۱، ج ۱: ۲۱).

سامانیان نخستین سلسله ایرانی هستند که در پرورش شعرا و ادبای فارسی زبان کوشیده و نسبت به گسترش زبان فارسی توجهی ویژه داشته‌اند. اما رواج زبان و ادب فارسی در واقع مولود مسائل خاص سیاسی و اجتماعی است که از اوایل قرن سوم به‌ویژه در شرق ایران پدید آمده بود. یکی از این مسائل استمرار قدرتمند نهضت شعوبیه در عهد سامانیان و دیگری دوری قلمرو این سلسله از مرکز خلافت عباسی بود که زمینه را برای نوعی استقلال فرهنگی و علمی آماده می‌کرد (امامی، ۱۳۷۴: ۷).

برتلس در این باره عقیده درست و جالب توجهی ابراز داشته است. وی می‌گوید که سامانیان برخلاف طاهریان دریافتند که بدون احیای سنت‌های کهن فرهنگی، استقلال دیرپای دولت آنان نیز میسر نخواهد شد (برتلس، ۱۳۷۵: ۱۷۹).

علاوه بر مطالب یاد شده، مسائلی دیگر نیز باعث گسترش فرهنگ و ادب فارسی در دوره سامانیان شد. سامانیان در حوزه فرمانروایی خویش با طبقات گوناگون مردمی از نژادهای مختلف با نژادهای متفاوت سر و کار داشتند (زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۹۲). در چنین احوالی سامانیان خردمندانه‌ترین راه حکومت را برگزیدند، آنها به صورتی واقع‌بینانه و برای آنکه تمام طبقات مردم را خرسند نگاه داشته، موجب فرمانبرداری آنها از حکومت خویش شوند، تا آنجا که امکان داشت، نه از لحاظ عقاید و افکار با مردم رودررو می‌شدند و نه از جهت فعالیت‌های اقتصادی و عمرانی مانع‌تراشی و ایجاد محدودیت می‌کردند. به همین دلیل قلمرو سامانیان در قرون سوم و چهارم هجری، اغلب هم در عرصه فعالیت‌های اقتصادی و عمرانی و هم جایگاه برخورد جریان‌های فکری و عقیدتی بود (همان، ۹۳).

اگرچه سامانیان برای کسب استقلال مملکت به احیای فرهنگ گذشته ایران توجه کردند، اما با توجه به آنکه در ماوراءالنهر ملل و ادیان مختلف وجود داشتند، دوری از هرگونه جهت‌گیری و تعصب دینی ضروری می‌کرد. از این رو سامانیان ضمن گسترش فرهنگ و آثار قدیم ایران به فرهنگ اسلام و علوم قرآنی، تفسیر، حدیث، فقه و ... علاقه نشان می‌دادند و مخالفت با فرهنگ اسلام را لازمه احیای فرهنگ باستانی ایران ندانستند (همان، ۲۱۹).

با توجه به اینکه تقریباً همه امیران سامانی در رشد زبان و ادب فارسی نقش داشتند؛ اما دوره سی‌ساله حکومت نصر بن احمد (۳۳۱ - ۳۰۱ هـ) را می‌توان دوره شکوفایی ادب و فرهنگ فارسی دانست. در این دوره دربار نصر محل تجمع ادبا، شعرا، هنرمندان و دانشمندان بود. به گونه‌ای که رودکی، شهید بلخی، ابوالحسن مرادی، رابعه قزدار، ابونصر فارابی و ابن‌سینا در چنین محیطی پرورش یافتند. علاوه بر نصر بن احمد، وزرای وی نیز در شکوفایی ادب و فرهنگ اهتمام می‌ورزیدند. از جمله آنها ابوعبدالله محمد جیهانی، ابوالفضل محمد بلعمی و ابوطیب محمد بن حاتم مصعبی بودند. (دهمرد، ۱۳۸۴: ۷۵).

شعر فارسی در عهد سامانیان:

تشویق و تکریم اسیران و بزرگان دولت سامانی از شعرا، رواج شعر را به دنبال داشت. از خصایص این دوره وجود اشعاری بسیار و شعرایی گران قدر است. در اینجا به طور خلاصه باید گفت که مسعود مروزی که گویا نخستین کسی است که شروع به نظم روایات تاریخی و حماسی ایران کرده و شاهنامه منظومی پدید آورده، یکی از شاعران اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم در قلمرو سامانیان می باشد (صفا، ۱۳۷۱، ج ۱: ۳۶۹). همچنین رودکی که احتمالاً در اواسط قرن سوم متولد شده (نفیسی، ۱۳۶۶: ۳۰۰) بدون تردید در دوران امیر اسماعیل سامانی به عنوان شاعری گران قدر شهرت و اعتبار یافته بود. وی در شعری که به یاد روزگار جوانی خویش سروده است از سخنوری خویش و از حمایت امرای سامانی یاد کرده است.

"شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود
که را بزرگی و نعمت از این و آن بودی و را بزرگی و نعمت ز آل سامان بود"
(همان، ص ۴۹۹)

با این حال در عهد امیر نصر بن احمد سامانی (نوه امیر اسماعیل) آوازه و شهرت رودکی فراگیر شد و "امیر نصر بن احمد السامانی که امیر خراسان بود او را به قرب حضرت خود مخصوص گردانید و کارش بالا گرفت و ثروت و نعمت او به حد کمال رسید" (عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۷) به جز امیر سامانی، وزیر او ابوالفضل بلعمی نیز از حامیان رودکی بود. وی عقیده داشت که رودکی را در عرب و عجم نظیری نیست.

گفته شده است که با اصرار بلعمی و به دستور امیر نصر بود که رودکی کلیله و دمنه را که قبلاً ابوالفضل بلعمی به خواست امیر نصر از عربی به فارسی ترجمه کرده بود، به نظم درآورد (صفا، ۱۳۷۱، ج ۱: ۳۷۶ - ۳۷۹).

همچنین از قصیده‌ای که رودکی در مدح مصعبی وزیر گفته، معلوم است که آن وزیر نیز رودکی را مورد الطاف خویش قرار داده بود. (عوفی، ۱۳۲۱ ق: ۷).

در این بوستان دلپذیر بود که درخت ذوق و احساس رودکی به گل نشست و عطر جانبخش اشعار او مشام صاحب نظران را عطرآگین ساخت و آنان را که در خود قریحه و

استعدادی سراغ داشتند به طبع آزمایی واداشت و بازار شعر دری رونقی دیگر گرفت و شاعرانی چون شهید بلخی، فرالاوی، ربنجی، خسروانی، ابوشکور، عماره مروزی، ابوالمؤید بلخی، سپهری ماوراءالنهری، دقیقی طوسی و ... (عوفی، ۱۳۲۱، ج ۲: ۲۸. صفا، ۱۳۷۱، ج ۴۵۶: ۱ - ۳۶۹ - ۴۵۶) بازار شعر دری را از متاع این هنر سرشار ساختند و از این طریق بود که درخت تناور زبان فارسی و قومیت ایرانی چنان ریشه گرفت که در برابر تندباد حوادث زمان به خوبی مقاومت کرد و این همه، حاصل آن بود که اقداماتی که امیراسماعیل سامانی در راه ایجاد وحدت سیاسی در ماوراءالنهر انجام داده بود، ابوعبدالله جعفر رودکی با قلم خویش به انجام رسانید (نفیسی، ۱۳۶۶: ۴ - ۵).

راجع به ویژگی‌های شعر فارسی در دوره سامانیان، به قولی ذبیح الله صفا، سادگی و روانی کلام و فکر از ویژگی‌های مهم شعر فارسی عهد سامانیان است. در شعر این دوره از پیچیدگی‌ها، ابهامات و تخیلات دور از ذوق اثر چندانی وجود ندارد؛ اما تحول و تکامل اوزان شعری در اشعار فارسی اوایل قرن چهارم هجری، نسبت به قرن سوم به خوبی آشکار است. تازه بودن مضامین و افکار در شعر فارسی عهد سامانیان نیز از موارد جالب توجه است (صفا، ۱۳۷۱، ج ۱: ۳۶۱ - ۳۶۳). ذبیح الله صفا ضمن بحث از خصایص شعر دوره سامانی می‌گوید که در اشعار فارسی مربوط به قرن چهارم هجری قمری کمتر اثری از یأس و نومیدی دیده می‌شود. شعر این دوره از نشاط روح و آزادگی و غرور ملی و اندیشه حماسی سرشار است و آیین‌هوار روح و اندیشه واقعی ایرانیان را می‌نماید (صفا، ۱۳۵۶: ۳۶۶).

توجه به داستان‌های کهن ملی نیز از افتخارات دولت سامانیان است و عهد حکومت این سلسله مهم‌ترین دوره حماسه‌سرایی در ایران است. چنان‌که در ابتدای عهد سامانیان، مسعود مروزی، اواسط دوران حکومت آنها، دقیقی و در سال‌های پایانی عمر حکومت سامانی، استاد بزرگ ابوالقاسم فردوسی، آثار حماسی خود را پدید آوردند و به نظم داستان‌های منثور حماسی ملی همت گماشته، آن کار ارزشمند را متداول کردند (صفا، ۱۳۷۱، ج ۱: ۳۶۶).

نثر عهد سامانی:

سامانیان علاوه بر شعر فارسی به گسترش نثر فارسی نیز علاقه و توجهی خاص نشان می‌دادند. در پرتو پشتیبانی‌های فرمانروایان این سلسله و وزیران و کارگزاران خردمند آنها، کتاب‌های بسیار به نثر فارسی تألیف شد؛ از جمله قدیمی‌ترین کتاب‌هایی که به نثر فارسی در قرن چهارم هجری به رشته تحریر درآمده است، شاهنامه‌های منثور می‌باشد. علت توجه به این موضوع آن است که ایرانیان در پی نهضت ملی خود که در طول قرون دوم و سوم ادامه داشت و به استقلال سیاسی و ادبی آنها انجامید، به پیشوایی افرادی از خاندان‌های کهن ایرانی به فکر جمع‌آوری و تدوین تاریخ گذشته سرزمین و ذکر سرگذشت نیاکان خویش افتادند. تألیف شاهنامه‌های منثور نخست به تقلید خداینامه پهلوی و ترجمه‌های عربی آن صورت گرفت و سپس به شکل گردآوری داستان‌های پراکنده قدیمی درمورد شاهان و پهلوانان و ترجمه آنها از پهلوی به پارسی دری ادامه یافت. این‌گونه کتاب‌های منثور پایه و اساس منظومه‌های حماسی ایرانی و مشوق فارسی‌زبانان برای به نظم درآوردن داستان‌های کهن شد (همان، ص ۶۱۰). قدیمی‌ترین و مهم‌ترین شاهنامه منثور فارسی شاهنامه ابوالمؤید بلخی بود که موضوع آن تاریخ و داستان‌های ایران قدیم بوده است. این کتاب بزرگ احتمالاً در اوایل قرن چهارم هجری به رشته تحریر درآمده است. دومین شاهنامه منثور تألیف ابوعلی محمد بلخی بود که بنا به نوشته ابوریحان بیرونی شاهنامه وی کتابی معتبر و بر پایه اسناد و مدارک مکتوب بود (بیرونی، ۱۳۶۳: ۱۴۱). سومین شاهنامه منثور با نام شاهنامه ابومنصوری معروف است که به دستور سپهسالار خراسان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق که از بزرگ‌زادگان طوس و از طبقه دهقانان بوده و خود را به شاهان قدیم ایران منصوب می‌کرد، تألیف شده است. به دستور ابومنصور محمد بن عبدالرزاق پیشکار او ابومنصور المعمری مأموریت یافت تا با استفاده از اطلاعات دهقانان و فرزندان و جهان دیدگانی که از تاریخ ایران قبل از اسلام آگاهی داشتند کتاب شاهنامه تهیه و تدوین شود. این کار در سال ۳۴۶ هجری قمری انجام پذیرفت (صفا، ۱۳۷۱، ج ۱: ۶۱۱-۶۱۵).

به دستور امیر نوح بن منصور سامانی، دقیقی مأموریت یافت تا شاهنامه ابومنصوری را به

نظم درآورد. وی در حالی که حدود هزار بیت از اشعار شاهنامه را سروده بود از دنیا رفت (بین سال‌های ۳۶۷ تا ۳۶۹ ه. صفا، ۱۳۷۱، ج ۱: ۴۰۸ - ۴۱۳). پس از دقیقی، استاد ابوالقاسم فردوسی کار وی را ادامه داد و تدوین شاهنامه، بزرگ‌ترین حماسه ملی ایران توفیق یافت. در عهد سامانیان چندین منظومه بزرگ مانند **کلیله و دمنه** رودکی، **آفرین‌نامه** ابوشکور بلخی، **شاهنامه** مسعودی مروزی، **گشتاسب‌نامه** دقیقی و **شاهنامه** فردوسی سروده شد که به قول ذبیح الله صفا در میان همه این آثار ارزشمند، **شاهنامه** فردوسی تاج ادبیات فارسی و برترین مایه افتخار ایرانی‌نژادان است (صفا، ۱۳۵۶: ۱۵۲).

بی‌تردید ابیات شاهنامه فردوسی بهترین نمونه رسایی و شیوایی زبان فارسی دری است و قرن چهارم تنها با وجود شاهنامه فردوسی می‌تواند داعیه‌دار اوج فصاحت زبان فارسی دری باشد.

نتیجه‌گیری:

برای احیای فرهنگ ایران در طول تاریخ بعد از ورود اسلام به ایران تلاش‌های زیادی روی داد که از جمله این تلاش‌ها در زمینه احیای زبان فارسی بود. هر کدام از سلسله‌های طاهری، صفاری و سامانی با توجه به موقعیت سیاسی و جغرافیایی در احیای زبان فارسی تلاش کردند. درست است که همه آنها به یک اندازه در این راه موفق نبودند ولی باید به موقعیت سیاسی و جغرافیایی و همچنین موقعیت فرهنگ هر کدام از این سلسله‌ها در قضاوت در این زمینه توجه داشت. طاهریان اولین سلسله‌ای بودند که در ایران بعد از اسلام روی کار آمدند و برای دست زدن به کارهای اساسی باید کمی احتیاط به خرج می‌دادند برای اینکه بتوانند این موقعیت را برای ایران و ایرانیان حفظ کنند از سوی دیگر نیز طاهریان در یک محیط غربی پرورش یافتند و بیشتر از اینکه تحت تأثیر زبان فارسی باشند تحت تأثیر زبان عربی بودند. اما صفاریان در سرزمینی پرورش یافته و به حکومت رسیدند که از نظر جغرافیایی دور از مرکز خلافت بود و از سوی دیگر در سرزمین داستان‌ها و حماسه‌های ملی رشد کرده بودند و تحت تأثیر این محیط بودند.

پس زنده نگه داشتن زبان فارسی توسط صفاریان در منطقه سیستان اهمیت بیشتری برای مردم آن داشت. دلایلی چند موجب رواج زبان وادب فارسی در دوره سامانیان شد که عبارتند از:

۱. استمرار قدرتمند نهضت شعوبیه در عهد سامانیان؛
 ۲. دوری قلمرو این سلسله از مرکز خلافت که زمینه را برای نوعی استقلال فرهنگی و علمی آماده می‌کرد (امامی، ۱۳۷۴: ۷)؛
 ۳. اینکه سامانیان دریافته بودند که بدون احیای سنت‌های کهن فرهنگی، استقلال دیرپای دولت آنان میسر نخواهد شد (برتلس، ۱۳۷۵: ۱۷۹)؛
 ۴. سامانیان برای آنکه تمام طبقات مردم را خرسند نگاه دارند، خردمندانه‌ترین راه حکومت را برگزیدند، یعنی تا آنجا که امکان داشت، نه از لحاظ عقاید و افکار با مردم روبه‌رو شدند و نه از جهت فعالیت‌های اقتصادی و عمرانی مانع تراشی و ایجاد محدودیت می‌کردند، به همین دلیل قلمرو سامانیان در قرون سوم و چهارم هجری اغلب هم عرصه فعالیت‌های اقتصادی و عمرانی و هم جایگاه برخورد جریان‌های فکری و عقیدتی بود (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۹۳).
- بنابراین سامانیان برای نیل به استقلال مملکت ضمن گسترش فرهنگ و آثار قدیم ایران به فرهنگ اسلام و علوم قرآنی، تفسیر، حدیث، فقه و... علاقه نشان میدادند و مخالفت با فرهنگ اسلام را لازمه احیای فرهنگ باستانی ایران ندانستند (همان، ۲۱۹).

منابع:

- ابن ندیم، محمد ابن اسحاق، کتاب افهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، ج ۳، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- امامی، نصرالله، رودکی استاد شاعران، چ ۲، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۷۴.
- براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، ج ۱، ترجمه علی پاشا صالح، ج ۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- برتلس، یوگنی و ادوارد ویچ، **تاریخ ادبیات فارسی**، ترجمه سیروس ایزدی، چ ۱، تهران، انتشارات هیرمند، ۱۳۷۵.

- بیرونی، ابوریحان، *آثار الباقیه عن قرون الخالیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، چ ۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- حبیب‌اللهی، ابوالقاسم، *دربار سامانیان و شکوه و عظمت آن دربار*، یادنامه فردوسی، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹.
- دهمرد، برات، *تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان*، دیلمیان و غزنویان، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۴.
- رضازاده، شفق، *تاریخ ادبیات ایران*، اصفهان، شرکت سهامی چاپ و نشر کتاب، بی تا.
- ریپکا، یان و دیگران، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه کیخسرو کشاورزی، بی جا، انتشارات گوتنبرگ و جاویدان فرد، ۱۳۷۰.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، *از گذشته‌های ادبی ایران*، تهران، انتشارات بین‌المللی، ۱۳۷۵.
- سمرقندی، *تذکره الشعرا*، تصحیح محمد عباسی، بی جا، کتاب‌فروشی بارانی، ۱۳۳۷.
- صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۱، تهران، انتشارات فردوسی، چ ۱۳، ۱۳۷۱.
- عوفی، محمد، *لباب الالباب*، تصحیح سعید نفیسی، بی جا، انتشارات کتاب‌فروشی ابن‌سینا، ۱۳۳۵.
- فرای، ریچارد. ن، *تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانی تا آمدن دولت سلجوقیان*، ۱۳۳۵.
- _____، بخارا، *دست‌آورد قرون وستی*، ترجمه محمودی، چ ۲، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- مقدسی، محمدبن‌احمد، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقاسیم*، ترجمه علی نقی منزوی، تهران، انتشارات شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
- نفیسی، سعید، *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی*، ج ۲، چ ۲، بی جا، انتشارات فروغی، ۱۳۶۳.
- تاریخ سیستان*، تصحیح ملک الشعرا بهار، چاپ دوم، تهران، انتشارات کلاله خاور، ۱۳۶۶.